

اغلب تفاسیری که از سوره‌های قرآن به دست داده می‌شود، حاصل نگرشی انتزاعی و کلی‌گرایانه و بریده از بستر تاریخی نزول آنها و با تلقی ماورائی و آسمانی نسبت به زبان قرآن است؛ حال آن که این نحوه از نگرش و تلقی آدمی را از فهم صائب و صحیح مراد الهی باز می‌دارد.

در این نوشتار بر آن هستیم که نادرستی چنین تلقی و نگرشی را در خصوص زبان قرآن و تفسیر آن با عرضه‌ی تفسیری تاریخی و عرفی از سوره‌ی علق آشکار سازیم.

تفسیر تاریخی و عرفی سوره‌ی علق بر دو پیش‌فرض اساسی مبتنی است: یکی آن که زبان قرآن زبانی عرفی است و به زبان عرف عام عرب حجاز در عصر نزول نازل شده است؛ البته زبانی که در مرکز و عاصمه عرب حجاز آن عصر یعنی مکه و مدینه رواج داشته است و زبان معیار آن مردم تلقی می‌شده است؛ بر همین اساس، از الفاظ قرآن همان معناهایی اراده شده است که معهود عرب عصر نزول قرآن بوده و ویژگی‌های زبان‌شناختی قرآن همان ویژگی‌های زبان‌شناختی موجود در زبان آن مردم است؛ یعنی چنان که در زبان عرب مجاز و کنایه، حذف و تقدیر، ایجاز و تفصیل، و جز آنها وجود دارد، در قرآن نیز این ویژگی‌ها به چشم می‌خورد.

پنهان نماند که عرفی بودن زبان قرآن به معنای بشری و غیر وحیانی بودن قرآن نیست. تردیدی نمی‌توان داشت که قرآن در عین حالی که وحیانی است، به منظور فهم بشر در قالب زبان بشری (لسان عربی) نازل شده است (وحید بهبهانی؛ الفوائد الحائریه، ص ۱۰۶ و نکونام؛ «عرفی بودن زبان قرآن»، صحیفه‌ی مبین، ش ۲۰، ص ۱۳ به بعد).

پیش فرض دیگر آن است که آیات قرآن متناسب با مقتضیات و حاجات زمان نزولش نازل شده است و لذا ناظر به موارد و مصادیق زمان نزول خویش است (نکونام، درآمدی بر تاریخ‌گذاری قرآن، ص ۷۵ به بعد). هر واحد نزول قرآن به مثابه‌ی خطبه‌ی خطیبی حکیم و بلیغ است که حسب مقتضای حالات و حاجات مردم عصر و مصر نزول قرآن ایراد شده است؛ به همین رو مقتضیات و اسباب نزول آیات قرآن در خود آیات انعکاس پیدا کرده است (همان، ص ۱۲۳).

مقتضیات و اسباب نزول قرآن دو دسته‌اند: برخی از آنها رخدادهای خاص و برجسته‌ای‌اند که نزول آیات معینی را ایجاب کرده‌اند و اسباب نزول قرآن به معنای خاص ناظر به همین قسم است و برخی از آنها شرایط عام حاکم بر فضای نزول قرآن به شمار می‌روند که می‌توان از آن به «فضای نزول قرآن» یا «اسباب عام نزول

قرآن» تعبیر کرد؛ بنابراین، می‌توان گفت: همه‌ی قرآن اسباب نزول داشته‌اند؛ منتها اسباب نزول برخی از آنها خاص و اسباب نزول برخی دیگر از آنها عام بوده است.

بی‌تردید، آیاتی که در تعبیر مشهور فاقد اسباب نزول خوانده می‌شوند، بدون لحاظ شرایط محیطی و فرهنگی و اجتماعی و دینی عرب عصر نزول نازل نگردیده است و اساساً رمز بلاغت قرآن نیز در رعایت همین نکته بوده است؛ چرا که بلاغت کلام را به رعایت مقتضای حال مخاطب تعریف می‌کنند (هاشمی؛ جواهر البلاغة، ص ۳۲).

مخفی نماند که لحاظ شرایط عصر نزول و رعایت مقتضای حال مخاطبان قرآن مستلزم اختصاص آیات قرآن به آنان و عدم جاودانگی قرآن نیست (نکونام، پیشین، ص ۷۶)؛ چون معارف و احکام قرآن موافق فطرت آدمی است و فطرت آدمی از عصری به عصری دیگر دگرگونی نمی‌پذیرد (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، روم، آیه ۳۰).

در قرآن از طرفی تصریح شده است، هر پیامبری به لسان قوم خود مبعوث شده (ابراهیم، آیه ۴) و لزوماً کتاب آسمانی هریک از پیامبران علیهم السلام به زبان قومش نازل گردیده و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز به همین رو خود از میان عرب به پیامبری برانگیخته شده و کتاب آسمانی او هم به لسان عربی نزول یافته است (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، شعرا، آیه ۱۹۵). از طرف دیگر تصریح گردیده است که قرآن برای هدایت و انذار همه‌ی آدمیان نازل شده است (وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِتَذَكَّرُوا بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ، انعام، آیه ۱۹). راه جمع میان این دو حقیقت این است که گفته شود، زبان قرآن عربی است؛ اما معارف و احکامش فراعربی است.

پنهان نیست که بیان تفصیلی پیش‌فرض‌های بحث و ادله‌ی متعدد آنها در این مقاله موجب خروج از بحث اصلی می‌گردد؛ لذا در اینجا به همین اندازه بسنده می‌گردد.

۲. بستر تاریخی نزول سوره‌ی علق

سوره‌ی علق زمانی نازل شده است که مدتی از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله سپری شده و در این مدت سوره‌ی حمد و وضو و نماز به آن حضرت آموخته شده بود و ایشان در ملا عام نماز می‌گزارد و قومش را به پنهانی و انفرادی به نبوت خود می‌آگاهانید و آنان را به آیین خود فرامی‌خواند؛ اما آنان او را دروغگو شمرده و از او روی گردانیده و از نماز گزاردن او در ملا عام جلوگیری می‌کردند و حتی برای مقابله با آن حضرت انجمن کردند و تصمیم گرفتند که به نحوی جلوی نماز گزاردن آن حضرت را بگیرند که سوره‌ی

علق نازل شد و طی آن از آن حضرت خواسته شد، با استعانت از اسم ربّ بر نمازگزاری خود ثابت قدم باشد و از توطئه‌ی قومش بیم به خود راه ندهد که خداوند آنان را کفایت خواهد کرد و چنانچه بازنایستند، آنان را عذاب خواهد نمود.

شواهدی که این پیشینه و بستر تاریخی را برای سوره‌ی علق تأیید می‌کند، به قراری است که در پی می‌آید.

۱. ۲. مضامین سوره‌ی علق

چنان که اشاره شد، سوره‌های قرآن به اقتضای اوضاع و شرایط بستر تاریخی زمان نزولش نازل شده‌است؛ لذا آن اوضاع و شرایط در آیات سوره‌ها منعکس گردیده است.

در خصوص سوره‌ی علق نیز همین گونه است. آیات سوره‌ی علق اوضاع و شرایط زمان نزولش را این چنین گزارش کرده است:

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نماز گزارده است: «عَبْدًا إِذَا صَلَّى» (علق، ۱۰)؛ «كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» (علق، ۱۹).

یکی از مشرکان پیامبر صلی الله علیه وآله را از نماز گزاردن نهی کرده است: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى» (علق، ۹).

پیامبر صلی الله علیه وآله به نبوت مبعوث شده بود: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى» (علق، ۱۱).

پیامبر صلی الله علیه وآله به تبلیغ رسالتش اهتمام ورزیده است: «أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى» (علق، ۱۲).

یکی از مشرکان او را دروغگو خوانده و از او روی گردانیده است: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى» (علق، ۱۳).

آن مشرک بر عمل خود مداومت می‌کرده است: «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» (علق، ۱۵).

آن مشرک از سران مشرکان بوده است: «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» (علق، ۱۷).

حاصل آن که پیامبر صلی الله علیه وآله پس از آن که به پیامبری مبعوث شده و به او نماز تعلیم داده شده بود، در ملاء عام نماز می‌گزارد؛ از این رو، مشرکان از آن آگاهی یافته و بزرگ آنان درباره‌ی آن از پیامبر صلی الله علیه وآله پرسش کرده‌است. آن حضرت، در پاسخ، ضمن بیان رسالت خویش او را به پروا پیشگی فرمان داده است؛ اما او ضمن دروغگو شمردن آن حضرت و روی گردانی از او، به طور مکرر، از آن حضرت می‌خواهد

از نمازگزاردن در ملأ عام بازایستد؛ اما خداوند به آن حضرت فرمان می‌دهد: از او اطاعت مکن و به نمازگزاردن خود ادامه بده.

۲. ۲. شأن نزول سوره‌ی علق

درست همان مضامینی که در آیات سوره‌ی علق آمده است، در روایات شأن نزول نیز منعکس است:

عباس عموی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آورده است:

روزی در مسجد بودم که ابوجهل آمد و گفت: بر من است که اگر محمد را در حال سجده بینم، پای بر گردنش گذارم. من بیرون رفتم، بر رسول خدا صلی الله علیه وآله درآمدم و سخن ابوجهل را به او بازگفتم.

او خشمگین آمد که به مسجد درآید. خواست وارد شود، دیوار فرو ریخت.

من گفتم: این روز بدی است؛ آنگاه لنگ بستم و پی او رفتم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد و می‌خواند: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. وقتی به قسمت مربوط به ابوجهل رسید [یعنی: كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِغَى]، شخصی به ابوجهل گفت: ای اباحکم این محمد است.

ابوجهل گفت: مگر آنچه را من می‌بینم، تو نمی‌بینی؟ به خدا فضای آسمان را بر من بسته است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وقتی به پایان سوره رسید، سجده کرد.

نظیر این مضامین را ابوهریره، ابن عباس، قتاده، عکرمه، مجاهد و امام باقر علیه السلام نیز نقل کرده‌اند (طبری، جامع البیان؛ ج ۳۰، ص ۳۲۲ و سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۰ و مجلسی، ج ۱۸، ص ۵۲).

در روایتی از ابن عباس آمده است: ابوجهل به پیامبر صلی الله علیه وآله گذر کرد، آن حضرت نماز می‌گزارد. گفت: ای محمد مگر تو را از نماز گزاردن نهی نکردم؟ دانسته‌ای که در مکه هیچ‌یک بیش از من خویشاوند (نادی) ندارد (ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۷۷).

۲. ۳. روایات تشریع نماز

به گواهی روایات، در روز نخست بعثت، جبرئیل علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه وآله وضو و نماز را آموخت و آن حضرت در همان روز نماز گزارد (ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۲۹).

آورده‌اند: اولین نمازی که واجب شد، نماز ظهر بود و علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه وآله نماز گزارد و خدیجه علیها السلام نیز در همان روز نماز عصر را با پیامبر صلی الله علیه وآله برگزار کرد (مجلسی، ج ۱۸، ص ۱۹۶). نماز پیامبر صلی الله علیه وآله در آن هنگام، دو رکعتی بود و رکوع و سجود داشت (همان، ص ۱۹۴). او میان دو رکن اسود و یمانی نماز می‌گزارد و کعبه را میان خود و شام قرار می‌داد (همان، ص ۲۴۰).

عفیف (۱) در مشاهدات خود از نماز پیامبر صلی الله علیه وآله در اوایل بعثت آورده است که آن نماز رکوع و سجود داشته است و در آن هنگام جز همان سه نفر - یعنی پیامبر صلی الله علیه وآله و خدیجه علیها السلام و علی علیه السلام - بر دین اسلام نبودند (طبری، تاریخ الطبری؛ ج ۱، ص ۵۳۸-۵۳۷).

۴. ۲. روایات مربوط به سوره‌ی حمد

در روایات چندی آمده است که سوره‌ی حمد در همان نخستین روز بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده است. از جمله ضحاک (ت بعد ۱۰۰ ق) (از ابن عباس) (ت ۶۸ ق) و امام هادی از پدرانش از علی علیه السلام آورده‌اند که وقتی خدای عز و جل پیامبر ما محمد صلی الله علیه وآله را مبعوث کرد، جبرئیل علیه السلام به او فرمود: بگو! «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (طبری، جامع البیان طبری، ج ۱، ص ۱۰۱ ۹۹ ۹۲ ۸۹ ۷۷ و ۱۰۵ و حویزی، ج ۱، ص ۱۹) و عمرو بن شرحبیل ابو میسره (ت ۶۳ ق) آورده است که جبرئیل به آن حضرت گفت: بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». او هم آن را گفت و او آن را سه بار بر آن حضرت تکرار کرد؛ سپس گفت: بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». سه بار تا آن که آن (سوره) را به پایان برد (واحدی، ص ۱۱ و ابن کثیر، التفسیر، ج ۱، ص ۴۲۴).

نیز در روایات فراوانی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ؛ هیچ نمازی برای کسی که (آن را) با فاتحه کتاب نخواند، [روا] نیست» (قرطبی، ج ۱، ص ۸۴). کسانی که این مضمون یا مشابه آن را روایت کرده‌اند، عبارت اند از: عبادة بن صامت (۳۸ ق ه - ۳۴ ق)، ابوهریره (۲۰ ق ه - ۷۸ ق)، عمر بن الخطاب، عبدالله بن عباس (ت ۶۸ ق)، ابی بن کعب (ت ۱۹ ق)، ابی ایوب انصاری (ت ۵۰ ق)، عبدالله بن عمرو بن العاص (ت ۶۵ ق)، ابوسعید خدری (ت ۶۴ ق) و عثمان بن ابی العاص (ت

۵۱ق) و خوات بن جبیر) ت ۴۰ق). همین‌طور مشابه آن را محمد بن مسلم) ح ۱۵۰-۶۰ق) از امام باقر علیه السلام و فضل بن شاذان) ت ۲۶۰ق) از امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند(حر عاملی، ج ۴، ص ۷۳۲).

نظر به اهمیت قرائت سوره‌ی فاتحه در نماز باید گفت که به احتمال قوی پیامبر صلی الله علیه وآله هیچ نمازی را بدون آن سوره نگزارده و در نتیجه باید گفت که به احتمال قوی آن سوره در همان آغاز نبوت نازل شده است.

۲. ۵. روایات مربوط به اقامه‌ی نماز در آغاز بعثت

در روایات متعددی آمده است که در اوایل بعثت، نخستین مسلمانان که عبارت بودند از پیامبر صلی الله علیه وآله، خدیجه‌علیها السلام و علی علیه السلام در ملا عام در کنار خانه‌ی کعبه به جماعت نماز می‌گزاردند و این سبب شده بود که توجه مشرکان به ایشان جلب شود؛ حتی بازرگانانی که به مکه آمده بودند، به آن توجه پیدا کرده بودند و لذا درباره‌ی آنان از مکی‌ها سؤال می‌کردند.

عفیف نقل می‌کند:

من بازرگان بودم و در ایام حج به منی آمدم. عباس بن عبدالمطلب نیز بازرگان بود. نزد او رفتم که با او داد و ستد کنم که دیدیم مردی آمد و برابر کعبه به نماز ایستاد. سپس زنی آمد و به نماز ایستاد و (نیز) نوجوانی با او به نماز ایستاد. پرسیدم: ای عباس! این دین چیست؟ من نمی‌دانم این چه دینی است؟ پاسخ داد: این محمد بن عبدالله است. عقیده دارد که خدا او را فرستاده است و گنج‌های کسری و قیصر را فتح خواهد کرد و این زنش خدیجه‌علیها السلام دخت خویلد است که به او گرویده است و این نوجوان پسرعمویش علی بن ابی طالب علیه السلام است که به او ایمان آورده است(مجلسی، ج ۱۱، ص ۲۰۸ و طبری، تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۳۸ و ابن کثیر، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۴۴۷).

نماز گزاردن پیامبر در کنار کعبه عملی مستمر بوده است و لذا قصه‌های متعددی در این زمینه، میان پیامبر صلی الله علیه وآله و مشرکان رخ داده است.

عبدالله بن مسعود گوید:

زمانی رسول خدا صلی الله علیه وآله در حال سجده بود و ابوجهل و گروهی از قریش پیرامونش بودند و در آنجا جفت شتری افتاده بود، گفتند: چه کسی این جفت را برمی‌گیرد و بر پشت او می‌اندازد که عقبه بن ابی معیط آمد و آن را بر پشت پیامبر صلی الله علیه وآله انداخت و فاطمه‌علیها السلام آمد و آن را از پشت آن

حضرت برداشت و بر آن که چنین کرده بود، نفرین کرد(مجلسی، ج ۱۸، ص ۵۷ و ۲۰۹ و احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۹۳).

ابن مسعود این گروه را ابوجهل، عتبة بن ربیعہ، شیبہ بن ربیعہ، عقبه بن ابن معیط و أمیة بن خلف - یا ابی بن خلف (تردید از راوی است) - برشمرده است(همان).

نیز آورده اند که روزی پیامبر در حجر نشسته بود که جفت گوسفندی را بردند و بر آن حضرت افکندند که حمزه از آن آگاه می شود و آن جفت را به سبیل همه ی آن قریشیانی که چنین کرده بودند، می مالد(همان).

همین طور، از عبدالله بن عمرو بن عاص نقل است که رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد کعبه بود. عقبه بن ابی معیط آمد و لباس رسول خدا صلی الله علیه وآله را در گردنش پیچید و به سختی کشید(طبری، تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۴۸).

از جمع بندی این روایات چنین به دست می آید که در همان روز اول بعثت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به همراه وضو و نماز سوره ی حمد نیز تعلیم داده شد و با گرویدن خدیجه علیها السلام و علی علیه السلام به آن حضرت تا مدت قابل توجهی، آن سه در ملأ عام در کنار خانه ی کعبه به جماعت نماز می گزاردند. همین امر موجب شده بود که رئیس مشرکان مکه به آنان توجه پیدا کند و از عمل آنان پرسش نماید. طبیعتاً پیامبر صلی الله علیه وآله هم او را به واقعیت امر آشنا کرد و حتی او را به اسلام دعوت نمود؛ اما وی پیامبر صلی الله علیه وآله را دروغگو شمرد و از دعوت او روی برتافت و حتی از عمل پیامبر صلی الله علیه وآله برآشف و درصدد برآمد، پیامبر صلی الله علیه وآله را از نماز گزاردن در کنار خانه ی کعبه بازدارد. او به طور مکرر پیامبر صلی الله علیه وآله را از نماز گزاردن در کنار کعبه نهی می کند؛ اما ظاهراً چون پیامبر صلی الله علیه وآله به نهی او ترتیب اثر نمی داد تا این که درصدد برآمد، با خشونت از نماز گزاردن او جلوگیری کند.

درست در همین شرایط سوره ی علق نازل می شود و خداوند طی آن ضمن امر به پیامبر صلی الله علیه وآله به ادامه ی اقامه ی نماز در کنار کعبه، ابوجهل را تهدید می کند که اگر از کار خود باز نایستد، او را عذاب خواهد کرد. به انجمن شان نیز هشدار می دهد، درصدد تعرض به پیامبر بر نیایند که آنان را نیز عذاب خواهد نمود: أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ(علق، ۱۸-۱۵).

ابوجهل عمرو بن هشام بن مغیره مخزومی (حدود ۶۲۴- ۵۶۰م) عموزاده‌ی ولید بن مغیره مخزومی (۶۲۲- ۵۲۷م)، رئیس وقت قریش بود (مجلسی، ج ۱۵، ص ۱۵۳)؛ اما به لحاظ آن که ولید به هنگام بعثت (۵۱۰م) از هشتاد سالگی گذشته و پیر شده بود، ابوجهل ریاست قریش را پیدا کرده بود. ابوجهل را بزرگ مکیان (سید اهل القری) می‌خواندند (احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۴۰۰) و حتی در روایتی آورده‌اند که مراد از بزرگ مکه در «رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ» (زخرف، آیه ی ۳۱)، ابوجهل بوده است (ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۷ و مجلسی، ج ۱۸، ص ۲۳۵). البته مشهور آن است که او ولید بن مغیره بوده است (طبری، جامع البیان، ۸۳، ۲۵). نیز نقل است که آیه ی «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (دخان، آیه ی ۴۹) ناظر به ابوجهل است (همان، ص ۱۷۳).

به همین رو، ملاحظه می‌شود، تقریباً، ابوجهل در تمام رویدادهای میان مشرکان مکه و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، نقش بسیار فعالی را بر عهده داشته است؛ نظیر جلوگیری از نمازگزاری پیامبر صلی الله علیه وآله در کنار خانه‌ی کعبه (مجلسی، ج ۱۸، ص ۵۸)، جفت شتر افکندن بر سر رسول خدا صلی الله علیه وآله به هنگام سجده (همان، ص ۵۷)، اصرار بر ولید مبنی بر سخنی بر ردّ قرآن گفتن (همان، ص ۱۶۸)، اهتمام به مذاکرات متعدد با ابوطالب و رسول اکرم صلی الله علیه وآله جهت تسلیم یا تطمیع آن حضرت (همان، ص ۲۳۸، ج ۱۹، ص ۳۹)، تلاش در مورد حصر بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطرب در شعب ابی‌طالب (همان، ج ۱۹، ص ۱۴)، به قتل رساندن سمیه مادر عمار اولین شهید اسلام (همان، ج ۱۸، ص ۲۱۰)، فعالیت در توطئه‌ی قتل پیامبر صلی الله علیه وآله در لیلۃ المبیت (همان، ج ۱۹، ص ۳۹) و سرانجام برپایی جنگ بدر که در آن به هلاکت رسید و در همین زمان بود که پیامبر صلی الله علیه وآله او را «فرعون هذه الامة» (نامید) (احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۴۴۴).

تشبیه ابوجهل به فرعون اگر چه به لحاظ رفتار جاه‌طلبانه و متکبرانه‌ی او بوده است، اما بعید نیست که در این تشبیه نیم‌نگاهی هم به نوع موضع‌گیری ابوجهل، به عنوان رئیس مخالفان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و فرعون به عنوان رئیس مخالفان حضرت موسی علیه السلام افکنده شده باشد. مقایسه‌ی آیات مربوط به فرمان خدای تعالی به حضرت موسی علیه السلام در آغاز نبوتش (نازعات، آیات ۲۴- ۱۵) با آیات سوره‌ی علق که حاکی از رویدادهای آغاز نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است، تشابهات فراوانی را نشان می‌دهد. هر دو، فرعون و ابوجهل، در آغاز نبوت به دین الهی دعوت شدند؛ اما هر دو، پیامبر الهی وقت خود را دروغ‌گو شمردند و از ایشان روی گرداندند و به مقابله با او برخاستند.

شایان ذکر است که نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و حضرت موسی علیه السلام از جهت دیگری نیز با هم شباهت دارند و آن این است که هر دو پیامبر در همان آغاز نبوت، به اقامه‌ی نماز فرمان داده شدند. آیاتی که به چنین فرمانی در آغاز نبوت حضرت موسی علیه السلام تصریح دارد، این چنین است:

وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (طه، آیات ۱۴-۱۳)؛ و من تو را برگزیده‌ام، پس به آنچه وحی می‌شود، گوش فرا ده. منم، من، خدایی که جز من خدایی نیست، پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار.

۳. تفسیر پنج آیه‌ی نخست در بستر تاریخی

با توجه به شواهد و مؤیداتی که آمد، باید پنج آیه‌ی نخست سوره‌ی علق را نیز در چنین بستر و فضایی که گزارش شد، تفسیر کرد. جریان از این قرار بوده است که پیامبر صلی الله علیه وآله به پیامبری قومش برانگیخته شده است و رئیس قومش را به اسلام دعوت کرده است؛ اما او وی را دروغ‌گو شمرده و از او روی گردانیده است. حتی به طور جدی در صدد مقابله با آن حضرت برآمده است. بعید نیست شروع جریان از آنجایی بوده است که مشاهده کردند، پیامبر صلی الله علیه وآله به همراه همسر و پسر عمویش در کنار خانه‌ی کعبه نماز می‌گزارد. مشرکان با ملاحظه‌ی آن، موضوع را به اطلاع ابوجهل و دیگر سران قریش می‌رسانند و ابوجهل بر آن می‌شود، با رسول خدا صلی الله علیه وآله در این زمینه گفتگو کند که سرانجام به تکذیب آن حضرت و جلوگیری از نماز گذاشتن ایشان در کنار خانه‌ی کعبه می‌انجامد. حال باید تأمل کرد که آن آیات در این بستر و فضا چگونه معنا پیدا می‌کند.

نویسنده بر این نظر است که این آیات نیز ناظر به جریانی است که مذکور افتاد؛ یعنی در این آیات به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دستور داده شده است که کماکان نماز بگذارد و این امر با لفظ «اقرأ» دو بار مورد تأکید قرار گرفته است و در عین حال در این آیات تلویحاً به مشرکان توجه داده شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله را همان خدایی که آدمی را از علق آفریده، به پیامبری برانگیخته است و آنچه را او می‌گوید، خداوند به او آموخته است و لذا او دروغ‌گو نیست.

شواهدی که این نظر را تأیید می‌کند، علاوه بر مواردی که پیش از این آمد، به این قرار است:

چنان که ملاحظه شد، در آیات «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى» (علق، ۹ و ۱۰)؛ و نیز در آیه‌ی پایانی «كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» (علق، ۱۹) سخن از نهی ابوجهل از نمازگزاری پیامبر صلی الله علیه و آله و فرمان خدا به آن حضرت مبنی بر عدم اطاعت از او و ادامه‌ی اقامه‌ی نماز است.

این خود قرینه‌ای است بر این که پنج آیه‌ی نخست این سوره نیز ناظر به همین موضوع است و در آن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور داده شده است که بر نمازگزاری خود پایداری ورزد و به نهی ابوجهل ترتیب اثر ندهد.

با این توصیف، «باء» در «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» باء استعانت است و به این ترتیب، معنای آن این می‌شود که با استعانت از نام پروردگارت، نماز را به پادار و از توطئه‌ی مشرکان بیم به خود راه مده.

۳. ۲. استعمال «قرآن» به معنای «صلاة»

به نظر می‌رسد، به لحاظ آن که، سوره‌ی حمد با یک یا دو سوره‌ی دیگر قرآن، بخش برجسته‌ی نماز محسوب می‌شود، خدای تعالی از باب استعمال جزء در کل، بر نماز (صلاة)، قرآن نیز اطلاق کرده است و این در آیات قرآن نظائر متعددی دارد؛ مانند:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (اسراء، آیه‌ی ۷۸)؛ نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار، و [نیز] نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است.

يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (مزمل، آیات ۴-۱)؛ ای جامه به خوشتن فرو پیچیده، به پا خیز شب را مگر اندکی، نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه، یا بر آن [نصف [بیفزای و قرآن] نماز] را شمرده شمرده بخوان.

فَأَقْرُؤْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ (مزمل، آیه‌ی ۲۰)؛ هر چه از قرآن (نماز) میسر می‌شود، بخوانید.

مفسران، با استناد به سیاق آیات مذکور و روایات مربوط، مراد از «قرآن» را در این آیات خواندن قرآن در نماز یا خود نماز دانسته‌اند. (طبرسی، ج ۶، ص ۲۸۳ و طباطبایی، ج ۱۳، ص ۱۷۵ و ج ۲۰، ص ۶۰ و ۶۲ و ابن کثیر، التفسیر، ج ۱، ص ۱۳).

به این ترتیب، با لحاظ بخش برجسته‌ی نماز که سوره‌های قرآن است، استعمال «إِقْرَأْ» و «رَتِّلْ» به جای «أَقِمْ» جایز خواهد بود؛ بنابراین می‌توان «إِقْرَأْ» را در آیات نخست سوره‌ی علق نیز به معنای خواندن قرآن در نماز یا خود نماز دانست.

با توجه به این که سوره‌ی حمد برابر روایات، در آغاز بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نازل شده است، مقصود از «اقْرَأْ» قرائت همین سوره در نماز می‌تواند باشد.

شایان ذکر است که در قرآن، به جا آوردن نماز، تنها با لفظ «أَقِمْ» و مشتقات آن، بیان نشده است. در قرآن الفاظ دیگری نیز دالّ بر همین معنا به چشم می‌خورد؛ مانند: «اذْكُرْ» و «اسْجُدْ» و «سَبِّحْ» در آیات «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً» (انسان، آیات ۲۶-۲۵).

۳. ۳. پیوستگی پنج آیه‌ی نخست به آیات بعد

پنج آیه‌ی نخست سوره‌ی علق به دلایلی که در پی می‌آید، نمی‌تواند نزول مستقلاً داشته باشد؛ بلکه به طور یکجا همراه آیات ذیل سوره نازل شده است.

اولاً، جمله‌ی اصلی در این پنج آیه «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» است و بقیه، چیزی جز اوصاف ربّ نیست. این جمله نیز تام و کامل نیست؛ چون مخاطب با شنیدن آن مقصود گوینده را در نمی‌یابد؛ لذا نمی‌تواند جمله‌ی مستقلی تلقی شود و نزول جداگانه‌ای داشته باشد. روشن است که سخن بلیغ سخنی است که مقصود گوینده را به مخاطب بفهماند؛ اما این پنج آیه بدون انضمام به آیات بعد چیز روشنی را نمی‌فهماند.

چنان که آمد، آیه‌ی پایانی یعنی «كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» به روشنی مقصود از «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» را روشن می‌سازد؛ بنابراین در این آیات سخن از این نیست که پیامبر صلی الله علیه وآله تا قبل از نزول این سوره نماز نمی‌گزارده است و با نزول این سوره و آیه‌ی «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» به او دستور داده شده است که نماز گزارد؛ بلکه سخن از این است که پیامبر صلی الله علیه وآله قبل از نزول این سوره نیز نماز می‌گزارده است و به واقع خداوند با عبارت «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» کنایتاً فرموده است: بر نمازت مداومت کن و از نهی ابوجهل اطاعت مکن.

شایان ذکر است که مفسران برای تام و کامل نشان دادن پیام این پنج آیه توجیهاتی را ذکر کرده‌اند که اینک ذکر و نقد می‌شود:

برخی از مفسران مانند طبرسی (ت ۵۴۸ق) «باء» را «بِاسْمِ رَبِّكَ» مانند باء در «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ» (واقعۀ، ۷۴) زائد گرفته و «اِقْرَأْ» را به معنای «اُذْكَرْ» یا «اُدْعُ» دانسته، و مفعول آن را «اسْمِ رَبِّكَ» (شمرده‌اند) طبرسی، ج ۶-۵، ص ۷۸ و فخر رازی، ج ۳۲ و ص ۱۳).

اما این نظر مردود است؛ زیرا در کلام عرب و نیز قرآن، مفعول «اِقْرَأْ» با «باء» همراه نیامده است و آن را با «سَبِّحْ» نمی‌توان قیاس کرد؛ زیرا مفعول آن به هر دو صورت - با «باء» و بدون «باء» - به کار رفته است (اعلی، آیه ۱)؛ به علاوه «اِقْرَأْ» را به معنای «اُذْكَرْ» یا «اُدْعُ» گرفتن با معنای لغوی آن بیگانه بوده و شاهی در کلام عرب و قرآن ندارد؛ گذشته از آن، به شهادت پاره‌ای از روایات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حتی قبل از بعثت خدا را عبادت می‌کرده و نام او را یاد می‌کرده و می‌خوانده است (طبری، تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۳۱)؛ بر این اساس، «اُذْكَرْ» یا «اُدْعُ» تحصیل حاصل تلقی می‌شود.

بسیاری از مفسران مانند فخر رازی و علامه طباطبایی کلمه یا جمله‌ی مقدّری نظیر «القرآن» یا «ما یُوحی الیک» را مفعول «اِقْرَأْ» دانسته و «باء» را در «بِاسْمِ رَبِّكَ» «باء» ملابسه گرفته‌اند؛ به این ترتیب، معنای آیه این می‌شود که قرآن یا آنچه را به تو وحی می‌کنیم، بخوان.

علامه طباطبایی در پاسخ این سؤال مقدّر که چگونه در حالی که طبق نظر مشهور سوره‌ی علق اولین سوره‌ی نازلۀ است و قبل از آن حتی آیه‌ای از قرآن نازل نشده بود، در آغاز این سوره به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داده شده است که قرآن را بخواند، می‌نویسد:

مراد از «اِقْرَأْ» فرمان فراگیری آیاتی از قرآن است که فرشته‌ی وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی می‌کند، و این جمله فرمان قرائت کتاب است؛ اما خود بخشی از کتاب است؛ مانند سخن کسی که در آغاز نامه‌اش به آن که آن را برایش فرستاده است، گوید: «این نامه‌ام را بخوان و بدان عمل کن» این سخن او فرمان قرائت نامه است؛ اما خود بخشی از نامه است (طباطبائی، ج ۲۰، ص ۳۲۳).

این نظر نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا از ظاهر آیات سوره‌ی علق بر نمی‌آید که مفعول «اِقْرَأْ» خود آن آیات باشد، و آن را با نامه‌ای که در صدر آن تصریح شده است که «این نامه‌ام را بخوان» نمی‌توان قیاس کرد؛ به علاوه قرآن به صورت شفاهی نازل شده است و لذا آن را با نامه نمی‌توان مقایسه کرد. در پیام شفاهی قبل از القا، چیزی در اختیار مخاطب نیست؛ حال آن که در پیام کتبی، مکتوب نزد مخاطب وجود دارد؛ لذا به دریافت‌کننده‌ی پیام کتبی رواست که دستور «خواندن» داده شود؛ اما به دریافت‌کننده‌ی پیام شفاهی چنین دستوری بی‌وجه است.

ثانیاً، به فرض آن که پنج آیه‌ی نخست سوره‌ی علق پیام تام و کاملی را القا کند، باز دلیلی بر نزول جداگانه و مستقل آن نیست؛ چون آیه‌ی ششم با لفظ «کَلَّا» شروع شده است و این حاکی از پیوند آن پنج آیه با آیات بعد از آن است؛ زیرا «کَلَّا» صلاحیت واقع شدن در ابتدای کلام را ندارد؛ به لحاظ آن که هیچ سوره یا خطبه یا شعری را نمی‌توان یافت که با این لفظ شروع شده باشد.

معنای مشهور این لفظ نیز که عبارت از «رَدْع» باشد، حاکی از پیوستگی آن به ماقبل خود است؛ حتی آن را منفصل از مابعدش شمرده و گفته‌اند: همواره رواست که بر آن وقف کرد و از مابعدش ابتدا کرد (سیوطی، الاتقان، نوع ۴۰)؛ حتی اگر «کَلَّا» به معنای «حقاً» یا «الا» استفتاحیه گرفته شود، به جهت آن که شاهدی بر آن یافت نمی‌شود که در آغاز کلام واقع شده باشد، دلیلی بر صلاحیت وقوع آن در آغاز کلام نیست؛ چون ملاک صلاحیت وقوع در آغاز کلام، استعمال اهل زبان است.

۴. پاسخ به یک اشکال

ممکن است اشکال شود که در روایات چندی آغاز نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله با نزول پنج آیه‌ی نخست سوره‌ی علق مصادف دانسته شده یا این پنج آیه، اولین آیات نازلۀ بر آن حضرت خوانده شده است. این مضامین از عایشه، عبدالله بن شداد، ابن عباس و عبید بن عمیر بن قتاده لیثی (ت قبل ۷۳ق) و سعید بن مسیب نقل شده است (طبری، تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۳۲، همو، جامع البیان، ج ۱، ص ۷۷ و ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۲۸). حتی در روایت لیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله راجع به آمدن جبرئیل علیه السلام در آغاز نبوت فرمود:

جبرئیل علیه السلام در وقتی که خواب بودم، پارچه‌ای ابریشمی را که در آن نوشته بود، نزد من آورد و به من فرمود: بخوان. عرض کردم: چه بخوانم؟... فرمود: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - تَا - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۳۲).

بنابراین روایات مذکور می‌فهماند که اولاً، نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله با نزول پنج آیه‌ی نخست سوره‌ی علق مصادف بوده است؛ ثانیاً، با توجه به این که روایت لیثی ظهور در این معنا دارد که این پنج آیه در پارچه‌ای ابریشمی نوشته شده بود، سخن علامه طباطبایی که نزول این آیات را به ارسال نامه تشبیه کرده بود، درست به نظر می‌آید.

به این ترتیب، این روایات معارض روایاتی خواهد بود که سوره‌ی حمد را مصادف با بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله می‌خوانند و راه حل این تعارض آن است که قائل شویم، اولین آیات نازل شده بر رسول خدا صلی الله علیه وآله پنج آیه‌ی نخست سوره‌ی علق و نخستین سوره‌ی کاملی که نازل گردیده، سوره‌ی حمد است.

پاسخ این اشکال آن است که اولاً، با این تحلیل هم‌چنان نمی‌توان برخی از ایرادات پیش‌گفته را نظیر کامل و تام نبودن مضمون پنج آیه‌ی نخست سوره‌ی علق و پیوستگی این پنج آیه به آیات بعد پاسخ گفت؛ چون به هر تقدیر پیام اصلی این پنج آیه تنها فرمان «بخوان» است، و این فرمان مبهم است و هیچ‌کس با این فرمان ره به کاری نمی‌برد. چنین عبارتی را بر هرکسی بخوانند، جز حیرت و سردرگمی نمی‌افزاید.

اگر گفته می‌شد، در آن پارچه‌ی ابریشمی سوره‌ی حمد نوشته شده بود، این مشکل وجود نداشت؛ چون به تعبیر پیامبر صلی الله علیه وآله سوره‌ی حمد «امّ القرآن» و «امّ الکتاب» است (سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۳) و در آن امّهات تعالیم الهی مندرج است و طبیعتاً پیامبر صلی الله علیه وآله با خواندن آن چیزهای بسیاری می‌آموخت.

ثانیاً، در حالی که روایات در حدود یک قرن به طور شفاهی نقل می‌شده و به نگارش درنیامده است، در همه‌ی موارد، جمع میان دو دسته از روایات گزینه‌ی صحیحی نیست؛ به ویژه، آنجایی که یک دسته از روایات با پاره‌ای از ادله و شواهد ناسازگاری دارد. باید این را در نظر گرفت که نقل شفاهی در عین حال که بسیاری از امور مرتبط را از هم می‌گسلد، بسیاری از امور متفرق و نامربوط را نیز به هم می‌آمیزد. بر این اساس، باید این احتمال را پرورد که بسا میان روایات مربوط به نزول پنج آیه‌ی نخست سوره‌ی علق با روایات آغاز وحی خلطی صورت گرفته باشد. بسا واقعیت قضایا از این قرار بوده باشد که در پارچه‌ی ابریشمی پیش‌گفته، سوره‌ی حمد نوشته شده بود و در همان روز نخست بعثت جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است که سوره‌ی حمد را بخواند و هرگز «بخوان» جبرئیل در آغاز بعثت به نزول سوره‌ی علق ربطی نداشته است و شأن نزول سوره‌ی علق همان بوده باشد که پیش‌تر آمد؛ اما راویان این دو قصه را به هم آمیخته‌اند و چنان وانمود کرده‌اند که «بخوان» جبرئیل ناظر به «أقرأ باسم ربّک» بوده است.

۵. پاسخ به اشکالی دیگر

لازمه‌ی تفسیری که برای سوره‌ی علق بیان شد، این است که نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از همان آغاز بعثت علنی و آشکار بوده باشد؛ حال آن که در روایاتی از ابن مسعود، ابن عباس، ابن اسحاق و امام صادق علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله چند سالی - سه یا پنج سال بنا بر اختلاف روایات

- نبوتش را پنهان می‌داشت و آشکار نمی‌کرد تا آن که آیه‌ی «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» (حجر، آیه‌ی ۹۴) نازل شد. پس از آن، پیامبر صلی الله علیه وآله نبوت خود را بر قبایل عرب عرضه می‌کرد (حویزی، ج ۳، ص ۳۲، ابن کثیر، التفسیر، ج ۲، ص ۵۷۹، و سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۰۷).

در پاسخ به این اشکال، باید گفت: پنهان بودن نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را نه عقل و نه بسیاری از آیات و روایات دیگر نمی‌پذیرد؛ زیرا:

اولاً، معنا ندارد، کسی به پیامبری برای مردمی مبعوث شود؛ اما پیامبری خود را از آن مردم پنهان دارد. چنین رفتاری با هدف بعثت که هدایت مردم است، منافات دارد. چگونه مردمی که از بعثت و نبوت پیامبر خود خبر ندارند، از او راهنمایی بگیرند؟

ثانیاً، روایاتی که در زمینه‌ی اقامه‌ی نماز پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در مسجد الحرام در اوایل بعثت رسیده، گواه آشکار بودن نبوت آن حضرت است؛ به ویژه آن که آورده‌اند، خدیجه‌علیها السلام و علی‌علیه السلام نیز پشت آن حضرت به نماز می‌ایستادند. بدیهی است که نماز گزاردن به جماعت در ملأ عام (کنار خانه‌ی کعبه) با تحنّث که به تنهایی در غار کوه انجام می‌شد، کاملاً تمایز دارد. تحنّث امری فردی تلقی می‌شد و لذا هیچ مخالفتی را بر نمی‌انگیخت؛ اما نماز جماعت در کنار کعبه که قطعاً در کمال بی‌اعتنایی به بت‌های مشرکان برگزار می‌شد، لزوماً تحقیر بت‌ها و مشرکان و اشاعه‌ی دینی جدید را حکایت می‌کرد؛ لذا مشرکان را به تکذیب و حتی مبارزه با رسول خدا صلی الله علیه وآله برانگیخت.

ثالثاً، کافی است، یکی از مشرکانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به طور فردی و پنهانی او را به اسلام دعوت می‌کرد، دعوت آن حضرت را نپذیرد و درصدد مقابله با آن حضرت برآید یا یکی از کسانی که اسلام آورده بود، اسلامش نزد مشرکان فاش شود. همین کافی بود که نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را علنی و برملا کند.

رابعاً، به فرض آن که از رهگذر تدریجی دانستن نزول سوره‌ی علق و مربوط دانستن فقره‌ی دوم این سوره به بعد از دوره‌ی علنی نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله بتوان بر پنهانی بودن نبوت آن حضرت در چند سال اول بعثت پای فشرد؛ اما در خصوص سوره‌های دیگری که بلافاصله، پس از سوره‌ی علق نازل شده‌اند و مضامین آنها ظهور در علنی بودن نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله دارد، چه می‌توان گفت (یوسفی، ج ۱، ص ۵۲۹ و دروزه، ج ۱، ص ۳۲۲). برای مثال در آیات نخست سوره‌ی قلم که بعد از سوره‌ی علق نازل شده، آمده است:

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ بِأَيْكُمُ الْمَفْتُونُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ فَلَا تَطْعِ الْمُكَذِّبِينَ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ وَلَا تَطْعِ كُلَّ حِلَافٍ مَّهِينٍ هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (آیات ۱۵-۲).

تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی. و بی‌گمان، تو را پاداشی بی‌منت خواهد بود. و راستی که تو را خویی والاست به زودی خواهی دید و خواهند دید، [که] کدام یک از شما دستخوش جنونید. پروردگارت خود بهتر می‌داند، چه کسی از راه او منحرف شده، و [هم] او به راه یافتگان داناتر است. پس، از دروغ‌زنان فرمان مبر. دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند. و از هر قسم‌خورنده‌ی فرومایه‌ای فرمان مبر: [که] عیج‌جوست و برای خبرچینی گام برمی‌دارد، مانع خیر، متجاوز، گناه پیشه، گستاخ، [و] گذشته از آن زنازاده است، به صرف اینکه مالدار و پسر دار است، چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: «افسانه‌های پیشینیان است.»

به نظر می‌رسد، تعارضی که میان ظاهر آیات سوره‌ی علق و قلم، و مانند آنها با روایات مورد بحث وجود دارد، این گونه برطرف می‌شود که بگوییم: پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله حتی از همان آغاز نخستین سوره‌های قرآن مثل علق، قلم، مزمل و مدثر نبوتش علنی بوده است و به همین رو از همان ابتدا، نبوتش را دروغ می‌شمردند و او را از ادامه‌ی نمازش باز می‌داشتند؛ منتها رسول خدا صلی الله علیه وآله تا قبل از نزول سوره‌ی حجر مردم را به طور فردی و پنهانی به اسلام فرامی‌خواند؛ ولی، چنان که در پاره‌ای از این روایات و نیز روایات دیگر آمده است، آن حضرت بعد از نزول این سوره، مردم را به طور جمعی و علنی به اسلام دعوت می‌کرد؛ این گونه که به میان قبائل عرب می‌رفت و ضمن معرفی اسلام از آنان می‌خواست که به او ایمان بیاورند؛ حتی در روایتی آمده است که بر فراز کوه صفا رفت و فریاد «واصبحا» برآورد و به این شکل همه‌ی مکیان را به طور علنی به اسلام فراخواند (سیوطی، الدر المنثور، ذیل آیه‌ی ۲۱۵ سوره‌ی شعرا).

بنابراین، باید گفت: نبوت و دعوت دو مقوله‌ی متمایز به شمار می‌روند؛ لذا منافاتی میان علنی بودن نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و پنهانی بودن دعوت آن حضرت در سال‌های نخست بعثت وجود ندارد؛ براین اساس، می‌توان اظهار داشت: روایات مورد بحث ناظر به دعوت علنی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و آیات سوره‌های نخست قرآن حاکی از علنی بودن نبوت آن حضرت است.

اینک علاوه بر آنچه آمد، به معنانشناسی واژگان سوره علق با تکیه بر سیاق آیات سوره و نیز آیات متحد الموضوع پرداخته می شود تا از رهگذر آن تفسیر تمام سوره به دست آید.

۱. ۶. واژه اقرأ

اولین واژه ی موجود در این سوره "اقرأ" است. به نظر می رسد، آنچه بر پیامبر(ص) وحی می شد، به صورت نوشته ای آسمانی در دل او نقش می بست یا حد اقل تلقی مشرکان این چنین بود که گویا آنچه پیامبر(ص) می خواند، از روی نوشته ای آسمانی است. شاید به این جهت که ملاحظه ای کردند، آن با ویژگی های متفاوتی از لحاظ آهنگ و مضمون با سخنان عادی اوست. کیفیت آیات قرآن به آنان چنان نشان می داد که آنها از سوی خودش نیست و گویا کسی آنها را از روی یک نوشته آسمانی بر او املا کرده است. چنان احساس می کردند که متن قرآن شبیه آنهایی است که از اهل کتاب می شنیدند که از روی کتاب هایشان می خواندند؛ لذا حتی به او نسبت دادند که اهل کتاب آن را به او می آموزند. به هر حال شواهد فراوانی از آیات قرآن به چشم می خورد که دلالت دارد، قرآن به معنای قرائت از روی نوشته آسمانی است و لو آن که آن نوشته مشهود و دیدنی نباشد و مثلاً آن نوشته را قاری از بر کرده باشد. برخی از مهم ترین شواهدی که دلالت دارد، قرآن و اقرأ به معنای قرائت نوشتاری آسمانی است، به این قرار است:

الف. همراه آمدن قرآن و اقرأ با قلم در آیات قرآن؛ نظیر:

(۱) اقرأ باسم ربك الذي خلق ... الذي علم بالقلم.

(۲) نون و القلم و ما یسطرون و ما انت بنعمة ربك بمجنون.

همان طور که ملاحظه می شود، قرآن و وحی به پیامبر اسلام در این آیات با واژه قلم همراه آمده است. این حکایت از این دارد که قرآن به معنای خواندن یک نوشته آسمانی است.

ب. اساطیر الاولین نامیدن قرآن از سوی مشرکان مکه

گفتنی است که مشرکان مکه قرآن را " اساطیر الاولین " می خواندند . اساطیر جمع اسطوره است و سطرالکتاب یعنی کتاب را نوشت. مقصود از اساطیر الاولین نوشته های عجیب و غریب کتب آسمانی پیشین نظیر تورات است. در کتاب های گذشته از معجزات انبیاء سخن گفته شده که عادی نبوده و شگفتی به همراه داشته است؛ مثل تبدیل شدن چوبدستی به مار. در قرآن به نقل از مشرکان مکه آمده است: و قال الذین كفروا هذا الافک افتراه و اعانه علیه قوم آخرون فقد جائوا ظلما وزرا.

بدیهی است که هر کسی هرگاه چیزی را توجیه و تفسیر می کند با استفاده از اطلاعاتی است که خود در ذهن دارد. مشرکان مکه نیز از اساطیر الاولین اطلاعاتی داشتند و لذا قرآن را همسان آن می یافتند. آنها دریافته بودند این سوره هایی که پیغمبر(ص) می خواند از سنخ تورات و انجیل است . علت این که آنها قرآن را اساطیر الاولین می نامیدند، این بود که متن قرآن مثل تورات به نظر می رسید؛ لذا به پیامبر نسبت دادند که اهل کتاب قرآن را برای او می نویسند و او آن را بر ما می خواند: و قالوا اساطیر الاولین اکتتبها فیهی تملی علیه بکرة و اصیلا (فرقان -۵)

چنان که آمد، قرآن را از آن رو اساطیر الاولین می نامیدند که مضمون آن مانند تورات است و از سنخ همان مطالبی است که در تورات آمده است.

مراد از "قوم آخرون" در آیه ی اول اهل کتاب است . در روایات آنان را عداس غلام حوطیب بن عبد العزی و یسار غلام علاء بن حضرمی و جبر غلام عامر برشمردند. آنان یهودی بودند و تورات می خواندند. با توجه به آیه ی بعد آشکار می شود که مراد از "اعانه علیه قوم آخرون" کمک کردن به او در نوشتن قرآن است. گفتند "اکتتبها" به معنای اکتسبتهای است؛ یعنی پیامبر(ص) از آنان می خواست اساطیر الاولین را برای او بنویسند و مراد از اساطیر الاولین کتاب های آسمانی پیشین به خصوص تورات بوده است. یکی از شواهد این معنا آیات سوره ی طور است که در آن آمده است: و الطور(۱) و کتاب مسطور(۲) فی رق منشور(۳)

ج. همراه آمدن قرآن یا إقرأ با لوح؛ نظیر: بل قرآن مجید (۲۱) فی لوح محفوظ(۲۲)

پنهان نیست که لوح برای عرب آشنا بوده است و گرنه به کار بردن آن در قرآن وجهی نداشت. احتمالاً یکی از نوشت افزارهای مشهور آن زمان لوح بوده است. در قرآن آمده است که تورات بر الواحی بر حضرت موسی نوشته و نازل شده بود. درباره جنس لوح در روایات آمده است که از جنس چوب یا سنگ بوده است؛ اما به قرینه ی این که لوح درباره ی کشتی نوح (ع) هم به کار رفته است، احتمال این که از جنس چوب بوده باشد، قوی تر است: و حملناه علی ذات الواح و دسر. نیز احتمالاً رنگ چوب هم سیاه بوده است؛ زیرا معنای اشتقاقی لوح متضمن همین معناست؛ چنان که آمده است: لوحۃ للبشر

به نظر می رسد، احتمالاً چوب کشتی ها را نیز برای جلوگیری از پوسیدگی سیاه یعنی قیراندود می کردند. در خصوص کشتی نوح آورده اند که قیراندود و سیاه شده بود. چنان می نماید که تعبیر لوح محفوظ هم از فرهنگ یهودی اخذ شده بود؛ زیرا ظاهراً آنان تورات را در جای محفوظ و دور از دسترس افراد عادی قرار می دادند و تنها عالمان یهود یعنی "احبار" به آنها دسترسی داشتند.

د. همراه آمدن قرآن با إقرأ با کتاب؛ مثل: فلا أقسم بمواقع النجوم (۷۵) انه لو قسم لو تعلمون عظیم (۷۶) انه لقرآن کریم (۷۷) فی کتاب مکنون (۷۸) لایمسه الا المطهرون (۷۹) تنزیل من رب العالمین (۸۰) - واقعة قسم به جایگاه شهاب ها - که این قسم بزرگی است اگر بدانید - که قرآن گران مایه در کتابی پوشیده است - جز پاکان دست بر آن نمی ساینند.

هـ. کتاب نامیدن قرآن: در آیاتی چند قرآن کتاب خوانده شده است؛ مثل: (و اذا سرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القرآن فلما حضروا قالوا انصتوا فلما قضی ولوا الی قومهم منذرین (۲۹) قالوا یا قومنا اننا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی... (۳۰) - احقاف

(به خاطر بیاور زمانی که گروهی از جن را منصرف کردیم به جانب تو که می شنیدند قرآن را وقتی نزدیک قرآن شدند گفتند گوش فرادهید وقتی تمام شد برگشتند به طرف قومشان و گفتند ای قوم ما شنیدیم کتابی که نازل شده بعد از موسی ...)

به نظر می رسد کتاب در نزد عرب عصر نزول به معروف ترین و مشهورترین مصداقش یعنی کتاب آسمانی انصراف داشته است. نیز به نظر می رسد مراد از ام الکتاب نسخه ی اصلی کتاب های آسمانی است. گویا خداوند این گونه تصویری را القا کرده است که اصل کتاب نزد ماست و ما از زمانی که رسولی را بر می انگیزیم نسخه ای از آن را متناسب با زبان و مقتضای قوم او فرو می فرستیم؛ از این رو قرآن مصدق کتابهای پیشین است و همان آموزه هایی را در بردارد که به آن رسولان یاد داده شده و در کتاب هایشان بوده است: حم (۱) و الکتاب المبین (۲) انا جعلناه قرآنا عربيا لعلکم تعقلون (۳) و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم (۴). در اینجا منظور از "الکتاب المبین" همان وحی الهی است و کتاب مبین خواندن آن به اعتبار این که کتاب آسمانی است و وقتی بر مردم نازل می شود، مبین است و گرنه تا وقتی که به حالت وحی در آسمان است، هیچ کسی حتی برای پیامبر مبین و قابل فهم نیست.

۲.۶. تفاوت کلمه ی "قرأ" و "تلو"

کلمه ی قرأ مترادف با کلمه ی تلو به نظر می رسد؛ یعنی آن نیز بر خواندن نوشته ای آسمانی از روی کتاب آسمانی یا از حفظ اطلاق می شود.

شواهد قرآنی که این ترادف را تأیید می کنند، به این قرار است:

"کل طعام کان حلا لبنی اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التوراة قل فأتوا بالتوراة فاتلوها ان کنتم صادقین" (آل عمران - ۹۳)

تلاوت در قرآن به معنای خواندن متن آسمانی است. در این آیه تلاوت مربوط شده به تورات که کتاب آسمانی است. چنانچه ملاحظه می شود، در این آیه تلاوت به معنای خواندن کتاب آسمانی تورات است و خداوند با همین ذهنیت تلاوت را برای قرآن به کار برده و فرموده است:

"و اذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین" (انفال - ۳۱)

چنان که پیش تر یاد شد، تلاوت کتاب آسمانی به عنوان عبادت و نماز بوده است و آیه ی ذیل به گونه ای این معنا را مورد اشاره قرار می دهد:

"اتل ما اوحی الیک من الکتاب و اقم الصلاة" (عنکبوت - ۴۵)

از جمله ی شواهد دیگر بر این که تلاوت نیز به معنای خواندن متن آسمانی است، همراه آمدن تلاوت با کتاب است؛ نظیر: " و ما كنت تتلو من قبله من كتاب و لاتخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم ... " (عنکیوت ۴۸-۴۹)

" هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و نزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین " (جمعة -۲)

" لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل و هم یسجدون " (آل عمران -۱۱۳)

در گذشته تلاوت کتاب آسمانی به عنوان عبادت و در نماز و برای تهذیب بوده است. احتمالا به همین اعتبار تلاوت یا قرائت و یا ترتیل قرآن به معنای اقامه ی صلاة آمده است.

" اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا " (اسراء -۷۸)

" قم اللیل الاقلیلا (۲) نصفه او انقص منه قلیلا (۳) او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا (۴) (مزمّل)

به نظر می رسد، طبق رسم گذشته که وقتی کسی کتاب آسمانی را برای اهل کتاب قرائت می کردند و آنان در مواضع خاصی به نشانه ی اظهار تصدیق و اطاعت به سجده می رفتند، در خصوص قرآن نیز همین رسم شده است. از جمله شواهد آن آیات زیر است :

" و اذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون " (انشقاق - ۲۰)

" قل آمنوا به اولاتؤمنوا الا الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلى علیهم یخرون للاذقان سجدا "

۳.۶. معنانشناسی اسم

اسم از سمو به معنای علو اشتقاق یافته است. اصل آن سمو است و جمع آن اسماء است؛ مانند قنو که جمع آن اقناء است. معنای آن را مشتق از سمة و یا وسم دانسته اند که به معنای علامت است؛ اما وجه اول صحیح تر است؛ زیرا کلمه ای که حرف اولش حذف شده مانند عده و صمه همزه ی وصل برسر آن در نمی آید.

سبب نام گذاری: نام یا اسم نقش های گوناگونی می تواند داشته باشد و نام گذاری به اعتبار آنها صورت می گیرد که مهم ترین آنها به این قرار است:

الف. تقدیس: گاهی مردم عملی را که می خواهند آغاز کنند آن را با نام مقدس یا بزرگی یا صاحب مقامی آغاز می کنند تا به این وسیله مبارک و پر ارزش شود و آبرو و احترام بگیرد.

ب. تذکر: گاهی نام کسی را بر چیزی می نهند تا آن نام جاودان بماند و در خاطره ها باقی باشد.

ج. تشخیص: گاهی نیز نام چیزی یا کسی را بر چیزی می نهند تا آن را در اذهان تمییز دهند و در وقت نام بردن آن چیز یا کس به خاطر بیاید.

به نظر می رسد در خصوص خداوند وجه اول صادق است؛ یعنی نام خدا را در شروع یک کار یاد می کنند تا آن کار میمون و مبارک گردد و قداست پیدا کند.

سابقه شروع با اسم خدا: شروع با نام خدا قبل از اسلام هم سابقه داشته است که شروع کارها و نامه ها با نام خدا بوده است؛ از جمله آنگاه که حضرت نوح(ع) به قومش فرمان داد که به کشتی سوار شوید، فرمود:

و قال اركبوا فيها بسم الله مجراها و مرساها(هود - ۴۱)

نیز آنگاه که حضرت سلیمان(ع) به بلقیس نامه نوشت، با نام خدا شروع کرد:

انه من سليمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم (نمل - ۳۰)

این سنت در دوره ی جاهلی هم وجود داشته است؛ چنان که آورده اند، پیمان صلح حدیبیه با «باسمک اللهم» شروع شده بود.

احتمالا در دوره جاهلی شروع نماز هم با نام خدا بوده است و خدا با لحاظ همین سنت سوره ی حمد را با نام خدا شروع کرده است. در قرآن در اشاره شروع نماز با نام خدا آمده است:

قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی (اعلی - ۱۴-۱۵)

بعید نیست که در سوره ی علق نیز به پیامبر (ص) دستور داده شده که نماز را با نام خدا شروع کند، آنجا که فرمود: اقرا باسم ربک الذی خلق

در ذبح حیوانات نیز همین سنت تاکید شده است؛ چنان که در قرآن آمده است:

یسألونک ماذا احل لهم قل احل لكم الطيبات و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلموهن مما علمکم الله و کلو مما أمسکن علیکم و اذکروا اسم الله علیه(مائده -۴)

۴. ۶. معنای اسماء در سوره بقره

در اینجا مناسب می نماید که معنای اسماء در سوره بقره نیز معنانشناسی شود. در سوره ی بقره آمده است:

و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین (بقره -۳۱) قالوا سبحانک لا علم لنا لا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم (بقره -۳۲) قال یا آدم انبئهم باسماء هؤلاء ... قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السماوات و الارض ... (بقره-۳۳)

علامه طباطبایی بر این نظر است که مراد از اسماء حقایق خارجی بوده اند؛ نه الفاظ و نه مفاهیم ذهنی. ایشان از این آیات استفاده کرده اند که:

اولاً، آن اسماء مربوط به حقایق غیبی بوده است. ظاهراً از آیه ی ۳۳.

ثانیاً، از «عرضهم» نیز استفاده کرده است که آنها حیات و علم داشته اند.

ثالثاً، آن اسماء به خلافت الهی مربوط بوده است. ظاهراً با توجه به عبارت «انی جاعل فی الارض خلیفه» چنین استفاده ای کرده است.

علامه اسماء را با این مقدمات ناظر به حقایقی می داند که نزد خداست؛ چنان که این آیه به آن اشاره دارد:

و ان من شیء الا عندنا خزائنه ...

از امام صادق(ع) نقل شده است که مراد از آن اسماء اسامی حجت های خود بود که در آن هنگام که ارواحی بودند. علامه روایت را با آیه موافق می داند.

چنان که آیات سوره بقره نشان می دهد، غرض از خلقت انسان خلیفه قرار دادن او در زمین بوده است و در ادامه افرادی از انسان ها را به آدم تعلیم داده است که فساد نمی کنند و خون نمی ریزند. در پی آن آدم آن افراد را به فرشتگان یاد می دهد و فرشتگان با شناختن آنان به سجده می افتند. از این قرائن دانسته می شود که مراد از اسماء در این آیه انبیاء و اولیاهستند؛ چنان که در پاره ای از آیات قرآن انبیاء خلیفه ی الهی خوانده شده اند؛ مانند حضرت داود(ع):

یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ... (ص-۲۶)

۵. ۶. واژه ی علم

به نظر می رسد مراد از «علم الانسان ما لم یعلم» تعلیم کتاب آسمانی است؛ چنان که در آیه ی دیگری آمده است:

کما ارسلنا فیکم رسولا فیکم یتلو علیکم آیاتنا و یتزکیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمه و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون (بقره -۱۵۱)

همچنین در آیه ی ۲۳۹ بقره آمده است:

فاذا انتمم فاذکروا الله کما علمکم ما لم تکنوا تعلمون (آنگاه که ایمنی یافتید خدا را یاد کنید آن گونه که به شما یاد داد چیزی را که نمی دانستید)

در آیاتی خطاب به پیامبر (ص) گفته شده خدا به تو آنچه را که نمی دانستی آموخت. این آیات نیز می تواند شاهد بر این معنا باشد که مراد از «علم الانسان ما لم یعلم» تعلیم قرآن به پیامبر (ص) باشد؛ نظیر:

و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما (نساء - ۱۱۳)
تلک انباء الغیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا

بعید نیست آیه ی «علم الانسان ما لم یعلم» به تعلیم سوره ی حمد و نماز در آغاز بعثت بر پیامبر(ص) به توسط جبرئیل اشاره داشته باشد. در سوره ی نجم نیز که ناظر به آغاز نبوت پیامبر (ص) است آمده است که جبرئیل چیزهایی را به پیامبر اسلام آموخته است:

و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی (۳ و ۴ و ۵).

علامه طباطبائی در ذیل آیه «علم بالقلم» می نویسد: این آیه برای از بین بردن اضطراب پیامبر(ص) است که به او دستور خواندن داده بود؛ در حالی که امی بود. گویا فرموده است: کتاب پروردگارت را بخوان و از این فرمان اضطراب به خود راه مده؛ چون پروردگار تو کسی است که قرائت را به وسیله ی قلم به انسان آموخت؛ حال چرا نتواند قرائت کتاب خود را بدون وسیله ی قلم به تو بیاموزاند. همان طور که ملاحظه می شود، علامه واژه ی «علم» و «قلم» را در این آیه عام دانسته اند و ذیل آیه ی «علم الانسان ما لم يعلم» هم مراد از «انسان» را نوع انسان و هم مقصود از «ما لم يعلم» را مطلق آنچه را نوع انسان نمی داند، تلقی کرده است حتی در ادامه اقوال کسانی را که مراد از انسان را خصوص آدم(ع) یا ادریس (ع) دانسته اند که بنابر روایات برای اولین بار با قلم نوشت یا همه ی انبیاء که می توانستند بنویسند ضعیف و دوراز فهم معرفی کرده است. البته این اقوال ضعیف هستند. منتها نمی توان «قلم» و «علم» را، چنان که او می گوید، عام و غیر منصرف به معهودات مخاطبان قرآن در عصر نزول دانست. به نظر می رسد، «علم بالقلم» به کتاب آسمانی نظیر تورات و قلمی که با آن کتاب آسمانی را می نوشتند، انصراف دارد؛ چنان که در قرآن مراد از «العلماء» و «اوتوا العلم» اهل کتاب به ویژه یهودیان است؛ کما این که مقصود از «کتاب مسطور» نیز تورات است. علامه همین نظر را در خصوص آیه ی «نون و القلم و ما یسطرون» هم اظهار داشته است و منظور از «القلم» را مطلق قلم و مراد از «ما یسطرون» را مطلق هر نوشته ای دانسته است و این در حالی است که مراد از نعمت را در آیه ی بعدش (و انت بنعمت ربک بمجنون) مطلق نگرفته و مراد از آن را نعمت نبوت دانسته است.

یکی از شواهدی که نشان می دهد مراد از «القلم» در مکان و زمان نزول قرآن همان قلم معهود مردم مکه و قلم شناخته شده نزد اهل کتاب است، آیه ی ذیل است:

ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک و ما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم و ما کنت لدیهم اذ یختصمون(آل عمران - ۴۴)

این آیه ناظر به انتخاب سرپرست برای حضرت مریم است. هنگامی که حضرت مریم (س) به کلیسا سپرده شد تا به خدمت کلیسا در آید، به سبب آن که نابالغ بود، برای این که سرپرستش مشخص شود، راهبان کلیسا قرعه انداختند و سرانجام قرعه به نام حضرت زکریا افتاد. مفسران منظور از «القلم» را در این آیه چوب یا تیری دانسته اند که به وسیله ی آن قرعه می انداختند. در تفسیر مجمع البیان آمده است که یهودیان به هنگام قرعه زدن همان قلم هایی را که تورات را با آن می نوشتند، در ظرف آب می افکندند. هر

ظرفی که قلم قرعه در آن می افتاد، صاحب ظرف برنده قرعه بود. در تفسیر نمونه گزارش دیگری آمده است به این بیان که نام هر کس که بر روی قلمش نوشته شده بود، صاحب قرعه بود و آنان به کنار نهی می رفتند و قلم هر کسی که روی آب می ماند و فرو نمی رفت برنده ی قرعه بود.

۶.۷. انسان

در موارد بسیاری لفظ «الانسان» نوع انسان را حکایت می کند؛ اما حتی در آن موارد نیز بدون انصراف و نظارت به شخص یا اشخاص خاص در عصر و مصر نزول قرآن نیست. در مواردی نیز سیاق آیه مراد آیه را متعین در شخص خاصی در عصر و مصر نزول قرآن می کند؛ نظیر:

و يقول الانسان أ إذا ما متّ لسوف اخرج حيا اولا يذكر الانسان انا خلقناه من قبل و لم يك شيئا - مريم - ۶۶ و ۶۷

در سوره ی علق نیز علیرغم این که لفظ «الانسان» اسم جنس یا عام است، اما این لفظ در سیاق آیه «علم الانسان ما لم يعلم» انصراف به پیامبر(ص) و در سیاق «كلا ان الانسان ليطغى» انصراف به ابوجهل دارد.

۶.۸. طغی

از سیاق آیات علق چنین به دست می آید که مراد از طغیان تکذیب پیامبر(ص) بوده است. چنان که درباره ی فرعون هم آمده است : اذهب الی فرعون انه طغی فقل هل لك الی ان تزکی و اهدیک الی ربک فتخشی فأراه الآیة الکبری فکذب و عصی(نازعات - ۱۷ الی ۲۱)

در خصوص ابوجهل نیز در سوره ی علق آمده است : أرأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی ارایت ان کان علی الهدی او امر بالتقوی ارایت ان کذب و تولی (علق - ۹ الی ۱۳)

آیات قرآن نحوه ی طغیان ابوجهل و سران قریش را این چنین بازگویی کند :

کذلک ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون اتواصوا به بل هم قوم طاغون فتول عنهم فما انت بملوم (ذاریات - ۵۲ الی ۵۴) (این چنین نیست هیچ پیامبری نزد پیشینیان آنها نیامد مگر این که گفتند به او تو ساحر یا مجنون هستی آیا سفارش نکردند به آن بلکه آنها قومی طغیان گر هستند ای پیامبر اسلام از مشرکان مکه روی گردان)

فذكر فما انت بنعمت ربك بكاهن و لا مجنون ام يقولون شاعر نترصد به ريب المنون قل تربصوا فاني معكم
من المتربصين ام تأمرهم احلامهم بهذا ام هم قوم طاغون (طور - ٢٩ الى ٣٢)

در سوره قلم نیز که بعد از سوره ی علق نازل شده همین تعبیرات آمده است:

فلا تطع المكذبين (قلم - ٨)

از این آیات قرآن دانسته می شود که طغیان مشرکان مکه به یکی از اشکال زیر ظهور پیدا کرده است :

١. تکذیب

٢. تولی

٣. اتهام شاعری

٤. اتهام ساحری

٥. اتهام جنون

٦. اتهام کهنانت

٩. ٦. استغنی

غنا به معنای مال داشتن است و لذا در مقابل فقر آمده است:

ان یکون غنيا او فقيرا فالله اولی بهما (نساء- ١٣٥) (اگر غنی باشد یا فقیر خدا برای آنها سزاوار تر است)

به جهت آنکه فرزند پسر وسیله کار و جمع مال بوده است، غنا به معنای فرزند داشتن هم به کاررفته است؛

چنان که: ان الذین كفروا لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا (آل عمران - ١٠)

در سوره ی قلم در وصف غنای سران مشرک مکه آمده است :

مناع للخیر معتد اثم عتل بعد ذلک زنیم ان کان ذا مال و بنین اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین

سنسمه علی الخرطوم انا بلونا هم کما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسما لیصرمنها مصبحین (قلم - ١٢ الى ١٧)

(باز دارنده ی از خیر یعنی اعطای مال به تهیدستان هستند. تجاوزگر گنهکار درشتگوی گنهکار دارای مال و فرزند. وقتی آیات ما بر آنان خوانده شود، می گویند: این نوشته ها ی پیشینیان است. به بینی هایشان داغ می زنیم و آنها را مجازات خواهیم کرد)

مقصود از اصحاب الجنه باغ دارانی هستند که خداوند باغ هایشان را نابود کرد و این به هنگامی بود که قصد چیدن میوه هایش را داشتند و می خواستند آنها را وقتی بچیندند که مسکینی از آن خبردار نشود. از زبان آنان آمده است : قالوا یا ویلنا انا کنا طاغین (قلم - ۳۱)

این آیات طغیان کننده را کسی معرفی کرده است که پسر و مال فراوان داشته است؛ ولی از آن درست استفاده نمی کند و به گناه و بی بند و باری مشغول بوده است و سرکشی می کرده است.

در سوره ی مدثر آمده است : ذرنی و من خلقت وحیدا وجعلت له مالا ممدودا و بنین شهودا و مهدت له تمهیدا ثم یطمع ان ازید کلا انه لایاتنا عنیدا سارهقه صعودا (مدثر - ۱۱ الی ۱۷)

این آیه در مورد ولید بن مغیره است که رئیس مشرکان مکه به شمار می رفت.

مشرکان مکه برای پسر اهمیت بالایی قائل بودند؛ چون مال آور بود و اگر کسی پسر داشت آن را مایه ی مباحثات قرار می داد؛ چنان که در سوره ی فجر آمده است :

فأما الانسان اذا ما ابتلاه ربه اكرمه و نعمه فیقول ربی اكرمن (۱۵) و اما اذا ما ابتلاه فقدر علیه رزقه فیقول ربی اهانن (۱۶) كلا بل لا تكرمون الیتیم (۱۷) و لا تحاضون علی طعام المسكین (۱۸)

وقتی که خداوند او را امتحان می کند و او را گرمی می دارد و نعمتی به او می دهد، می گوید: پروردگار مرا گرمی داشته و وقتی روزی او تنگ می شود، می گوید: پروردگار به من بدی کرده است.

شاهد مثال در آیات ۱۵ و ۱۶ است.

چنان که در آیه ی فجر آمده است، تلقی مشرکان این بود که هر کس را خداوند ثروتی داده باشد، او را دوست دارد و هر کس را به فقر مبتلا کرده باشد، از او خشمناک است؛ به همین جهت تصور می کردند، پیامبر (ص) که به فقر گرفتار آمده است، از خشمناکی خداوند بر اوست ولذا در سوره ی ضحی آمده است:

ماودعک ربک و ما قلی (۳) و للاخرة خیرا لك من الاولى (۴) ولسوف یعطیک ربک فترضی (۵)

پروردگارت بر تو خشم نگرفته و با تو وداع نکرده است. آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

آیات این سوره نشان می دهد که به پیامبر به همراه رسالت دیگر چندان از ثروت خدیجه چیزی در دست نداشت؛ به این ترتیب راز استغنای ابوجهل روشن می گردد. او خود را ثروتمند و پیامبر را فقیر می دانست. به همین جهت بر پیامبر غرور و فخر می ورزید. علاوه بر این او خویشاوندی نزدیکی با ولید بن مغیره رئیس مکیان داشت. ولید از موقعیت سیاسی نیز برخوردار بود و در واقع رئیس مکیان به شمار می رفت.

۱۰. ۶. رجعی

به نظر می رسد آیه ی " ان الی ربک رجعی " تهدیدی برای ابوجهل است و هم تسلی برای پیامبر (ص) نظیر این آیه : فاصبر ان وعد الله حق فاما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فالینا یرجعون.

(ای پیامبر شکیبایی کن وعده ی خدا حق است. این جمع شکست می خورند. ما پاره ای از آن را در زمان حیاتت در این دنیا به تو نشان می دهیم؛ کما این که در جنگ بدر اتفاق افتاد یا فوت می کنی و بعد از فوت تو به سوی ما بر می گردند و ما آنها را عذاب می دهیم).

معانی ضمنی رجوع به رب و شواهد قرآنی آن:

۱. مردن: کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون (عنکبوت - ۵۷)
 ۲. زنده شدن مجدد: متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم تذیقنهم العذاب الشدید بما کانوا یکفرون (یونس - ۷۰)
 ۳. سؤال از اعمال
 ۴. مجازات (قیامت): و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون (بقره - ۲۸۱)
 ۵. تنذیر کفار و تبشیر مومنان در دنیا
- مراد از رجوع به سوی رب حضور انسان در عالم آخرت در برابر خداست؛ چنانچه در سوره ی فجر آمده است : و جاء ربک و الملك صفا صفا (۱۲) و جیی یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکری (۱۳) یقول یا لیتنی قدمت لحياتی (۱۴).... با ایتها النفس المطمئنه (۲۷) ارجعی الی ربک راضیه مرضیه (۲۸)

۱۱. ۶. معنای اولیه و حقیقی "رجعی"

به نظر می رسد، معنای حقیقی و اولیه رجوع برگشتن است، در مقابل ذهاب به معنای رفتن. در قرآن به همین معنا به کار رفته است؛ مثل:

فلما رجعوا لی ابیهم (یوسف - ۶۳). این آیه درباره ی برادران حضرت یوسف است که به مصر رفته بودند و این آیه بازگشتن آنان را به نزد پدرشان گزارش می کند.

و لما رجع موسی الی قومه (اعراف - ۱۵۰). حضرت موسی طبق میعاد و وعده ای که خدا قرار داده بود، به طور رفته بود و این آیه بازگشت او را از کوه طور به سوی قومش بازگو می کند.

درباره ی این که چرا برای مرگ کلمه ی رجوع به کار رفته احتمالات گوناگونی قابل طرح است، مهم ترین احتمال این است که آن ناظر به خلقت اولیه انسان باشد که نزد خداوند فرشتگان بود. انسان بر اثر گناه و خوردن میوه ی درخت ممنوعه از نزد خدا اخراج شد. چنان که این معنا در این آیات منعکس شده است:

فازلهما الشیطان عنها فاخرجهما مما كانا فیه و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو فی الارض مستقر و متاع الی حین (بقره - ۳۶)

آدم و حوا را شیطان لغزاند. آن دو را از آنچه که در آن بودند، اخراج کرد و ما به این دو گفتیم فرود بیایید. بعضی از شما نسبت به یکدیگر دشمن می شوید. شما یک مدتی در روی زمین قرار دارید و بعد از آن دوباره برمی گردید.

قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین (۲۴) قال فیها تحيون و فیها تموتون و منها تخرجون (۲۵) - اعراف

از این باغ فرود بیایید. نسبت به همدیگر دشمن خواهید بود و در زمین مستقر می شوید و تا زمانی بهره ای می برید و آنگاه می میرید و از اینجا به سوی پروردگار برمی گردید.

ترادف رجوع و لقاء رب : شواهدی از آیات نشان می دهد رجوع به سوی رب با تعبیر دیگری مثل لقاء رب مترادف است:

۱. قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم ثم تردون الی عالم الغیب و الشهاده فان فینبئکم بما کنتم

تعملون - جمعه - ۸

بگو مرگی از آن فرار می کنید، شما را ملاقات می کند؛ سپس برمی گردید به جانب آگاه پنهان (خدا) و شما را آگاه می کند از آنچه کردید.

۲. و هو الذی یتوفاکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی ثم ینبئکم بما کنتم تعملون - انعام - ۶۰

خدا کسی است که می میراند شما را در شب و می داند کارهایی که در روز انجام می دهد؛ سپس شما را در مدت تعیین شده بر می گرداند.

۳. الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون (بقره - ۴۶)

۱۲.۶. هدی

هدی به در اصل معنای راه پیدا کردن است و به دو معنای حقیقی و مجازی به کار می رود.

الف. هدی به معنای حقیقی (جاده پیدا کردن)؛ نظیر:

هو الذی جعل لکم النجوم لتهدوا بها فی ظلمات البر و البحر (انعام - ۹۶)

جعل لکم فیها سبلا لعلکم تهتدون (زخرف - ۱۰)

لعلی اتیکم بقبس اواجد علی النار هدی (طه - ۱۰)

ب. هدی به معنای مجازی (هدایت پیدا کردن) مانند:

ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبدنا (شوری - ۵۲)

چنانچه ملاحظه می شود، در آیات زخرف، انعام و طه هدی به معنای حقیقی یعنی جاده یافتن به کاررفته است و در آیه ی اخیر به معنای مجازی هدایت یافتن استعمال شده است. چنان می نماید که هدایت نخست برای یافتن راه و جاده به کار می رفته و بعد استعمال مجازی پیدا کرده و به معنای هدایت یافتن هم اطلاق شده است.

گاهی به معنای دین حق؛ نظیر:

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق (توبه -۳۳) خدا کسی است که ارسال کرد پیامبرش را با هدایت و دین حق.

قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم دینا قیما (انعام -۱۶۱) من را هدایت کرده پروردگارم به راه راست دین استوار.

گاهی به معنای کتاب آسمانی مثل:

ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لاهدی و لا کتاب مفید (لقمان - ۲۰)

مقابل هدی ضلالت است؛ چنان که:

اولئک الذین اشتروا الضلاله بالهدی (بقره - ۱۷۵)

و من یضل الله فلا هادی له (اعراف ۱۸۶)

هدی در آیه ی (ارأیت ان کان علی الهدی) نیز به معنای مجازی هدایت یافتگی به کار رفته است.

ضلالت نیز مانند هدایت در معنای حقیقی و مجازی به کار رفته است:

معنای حقیقی؛ مانند:

فلما رأوها قالوا انا لضالون (قلم -۲۶)

معنای مجازی مثل:

ما ضل صاحبکم و ما غوی (نجم -۲)

به هر حال هدایت در آیه ی سوره ی علق ناظر به وضعیت جدیدی بود که از رهگذر نبوت در حضرت محمد (ص) رخ داده بود. این وضعیت در آیات ذیل این چنین گزارش شده است:

و وجدک ضالا فهدی (ضحی -۷)

و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری الکتاب و لا ایمان ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا و انک لتهدی الی صراط مستقیم (شوری -۵۲)

(این چنین وحی کردیم به تو وحی از جانب خود، در حالی که نمی دانستی کتاب آسمانی چیست و ایمان به کتاب آسمانی هم نداشتی؛ اما ما آن را نوری قرار دادیم و هدایت می کنیم هر کسی را بخواهیم و تو به راه راست هدایت می کنی)

۱۳. ۶. تقوا

تقوا به معنای ترس از عذاب خداست. شواهدی که این معنا تأیید می کند، به این قرار است:

الف. لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل ذلک يخوف الله به عباده یا عباد فاتقون (زمر- ۱۶)؛ برای کفار از بالای سر و از پایین پایشان سایه هایی از آتش است. خدا به این وسیله بندگان را می ترساند. ای بندگانم بترسید!

ب. یا ایها الناس اتقوا ربکم و اخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده و... (لقمان - ۳۳).

ج. و اتقوا النار التي اعدت للكافرين (آل عمران - ۱۳۱)

تقوا در اصل به معنای وقایه گرفتن است و وقایه وسیله ی نگهداری آسیب است، مانند سپر در جنگ و لباس زمستانی در هوای سرد؛ چنان که در قرآن هم به همین معنا به کار رفته است؛ نظیر:

والله جعل لکم مما خلق ظلالا و جعل لکم من الجبال اکنانا و لکم سراویل تقیکم الحر و سراویل تقیکم بأسکم (نحل - ۸۱)

(و خدا سایه هایی از آنچه خلق کرد، برای شما قرار داد و نیز برای از کوه ها پناهگاه هایی را قرار داد. همین طور برای شما پیراهن هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می کند و همچنین پیراهن هایی را برای شما قرار داد که شما را از آسیب در جنگ حفظ می کند.)

تقوا علاوه بر این که متضمن معنای ترس است، متضمن معنای خود را از خطر و عذاب حفظ کردن نیز است؛ چنان که آمده است: فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة اعدت للكافرين (بقره - ۲۴)

شاهد معنایی که یاد شد، علاوه بر خود این آیات این است که درست در جای دیگر در قرآن به جای «اتقوا» در عبارت بالا کلمه «قوا» به معنای خود را از خطر حفظ کردن آمده است.

یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارة (تحریم - ۶)؛ ای مومنان خود و اهلتان را از آتشی که هیزمش انسان ها و سنگ است، حفظ کنید.

به این ترتیب مشخص می شود که ترس از خدا به واقع به معنای ترس از عذاب خداست. نظر به این که خدا بندگان خودش را به سبب گناهانشان عذاب می کند، تقوا متضمن پرهیز از گناهان نیز است؛ چنان که در آیات ذیل همین معنا منعکس است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ... (طلاق - ۱)

طبیعتاً تقوا متضمن معنای کار نیک هم هست؛ به همین رو تقوا با برّ و احسان و مانند آنها مترادف آمده است؛ مانند :

ان الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون (نحل - ۱۲۸)

و تعاونوا على البر و التقوى و لاتعاونوا على الاثم و العدوان و اتقوا الله ان الله شديد العقاب (مائده - ۲)

فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم و اطيعوا الله و رسوله ان کنتم مومنین (انفال - ۱)

بنابراین امر به تقوا یعنی امر به برّ و نیکی.

پنهان نیست که معمولاً متعلق فعل «امر» عمل است؛ چنان که آمده است:

ان الله يأمر بالعدل و الاحسان و ايتاء ذی القربى (نحل - ۹۰)

و لتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف (ال عمران - ۱۰۴)

۱۴.۶. کذب

آنچه جای بررسی دارد، این است که ابوجهل چه چیزی را تکذیب کرده است. موارد تکذیب در قرآن نشان می دهد که مشرکان مکه چند چیز را به این قرار تکذیب کرده اند:

الف. تکذیب نبوت پیامبر(ص): آیاتی که این معنا را تأیید می کند ، آیات سوره ی علق و نیز آیات سوره های نازل شده بعد از آن است. علاوه بر این مناسبت زمانی نزول سوره علق هم با همین معنا موافق است. طبیعی است که در آغاز نبوت حضرت محمد اصل نبوت او مورد انکار و تکذیب واقع شود. در صدر آیه مورد بحث آمده است :

أرأيت ان كان على الهدى او امر بالتقوى.

چنان که آمد، مراد از «هدی» در آیه ی مذکور نبوت است. بنابراین آنچه را ابوجهل تکذیب کرده است، نبوت پیامبر اسلام بوده است.

در سوره ی قلم هم که بعد از سوره ی علق نازل شده، آمده است:

نون و القلم و ما یسطرون ما انت بنعمه ربک لمجنون ... فلاتطع المکذبین.

این آیات نشان می دهد که مشرکان قریش در آغاز نبوت محمد (ص) این ادعای حضرت را انکار می کردند که می فرمود: بر من فرشته ای نازل شده و مرا رسول الله خوانده است. می گفتند: تو مجنون و مفتون شده ای و فرشته ای بر تو نازل نشده است.

در سوره ی مدثر که چهارمین سوره ی نازل شده برپیامبر است، داستان معروف ولید بن مغیره رئیس وقت مشرکان قریش آمده است:

ثم ادبر و استکبر (۲۲) فقال ان هذا الا سحر یوثر (۲۴) ان هذا الا قول البشر (۲۵)

در سوره ی تکویر که ششمین سوره ی نازل است، از اولین رؤیت جبریل توسط پیامبر در اولین وحی سخن رفته است:

و ما صاحبکم بمجنون (۲۲) و لقد رءاه بالافق المبین (۲۳) و ما هو علی الغیب بضنین (۲۴) و ما هو بقول شیطان رجیم (۲۵)

نیز در سوره نجم آمده است:

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (۱) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (۲) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴) عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (۵) ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ (۶) وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ (۷) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ (۸) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ (۹) أَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (۱۰) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ (۱۱)

ب. تکذیب قیامت : در آیات فراوانی از این سخن رفته است که مشرکان قریش قیامت را انکار می کردند. بعید نیست که آنها علاوه بر انکار اصل نبوت حضرت آموزه های او را نیز که وجود قیامت باشد، انکار کرده باشند؛ چون به هر حال آن حضرت به طور طبیعی علاوه بر این که خود را رسول خدا می خوانده، حیات پس از مرگ را نیز انکار کرده باشند. در خود سوره علق نیز اشاره به این حیات شده است :

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ (۸) وَ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸)

همین طور در سوره ی قلم که بعد از علق نازل شده، آمده است:

كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ وَلَٰعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۳۳) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ (۳۴)
و يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (۴۲) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا
يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ (۴۳)
فَذَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبْ بِهَٰذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۴۴)

ج. تکذیب توحید: به احتمال قوی پیامبر در همان روزهای اول از یگانگی خدا نیز سخن می گفته است؛ لذا احتمال دارد، آیه ی «ان کذب و تولى» ناظر به همین آموزه باشد.

در سوره ی ص نیز آمده است:

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَٰذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۴) أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ
عَجَابٌ (۵) وَأَنْطَلِقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ (۶) مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ
الْآخِرَةِ إِنَّ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ (۷) أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْ ذِكْرِي بَلْ لَّمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ (۸)

۱۵. ۶. تولى

به ترتیب نزول در چند سوره از کسی سخن رفته است که از دعوت پیامبر سر بر تافته است:

ارأيت ان كذب و تولى (علق - ۱۳).

علق چنان که در روایات آمده، مراد از آن کس ابوجهل است.

در سوره ی لیل نیز آمده است :

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (۸) وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹) فَسَنِيْسِرُهُ لِّلْعُسْرَى (۱۰) وَمَا يَغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱)
إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى (۱۳) فَأُنْذِرْتُكُمْ نَارًا تَلْظَى (۱۴) لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى (۱۵) الَّذِي
كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۶)

مفسران این آیات را مدنی دانسته اند و آن را مربوط به مردی انصاری تلقی کرده اند؛ اما یکپارچگی سوره و تناسب مضامین آن با وضعیت مکی این قول را رد می کند. در روایتی نیز از ابن عباس مراد از «الاشقی» امیه بن خلف و نظایر او دانسته شده است. بعید نیست مراد آیات سوره ی لیل نیز مانند سوره ی علق همان ابوجهل بوده باشد؛ چون تعبیر و مضامین مشترک چندی میان آیات سوره ی علق و آیات سوره لیل نظیر «استغنی»، «کذب و تولی»، «الهدی» و تهدید به عذاب اخروی به چشم می خورد.